

چهارشنبه ۱۸ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

خبر آوردند که حاجی محمد اسماعیل آقای معروف به مغازه، خودش را با تپانچه کشته است، مدتی است در سفارت روس است از همان وقت که محمد علی شاه به سفارت رفته، او بلکه چند روزی هم زودتر رفته است (سفارت روس)، و این مدت در سفارت بوده. پشت سفارت یک خانه اجاره کرده بود، ملت در باب (حساب) ضرابخانه خیلی با او گفتگو کرده بودند تا آخر حساب ضرابخانه را از روی دستک خودش خواسته بودند مبلغی ضررش شده بود، تبعیدش را خواسته بودند که برود تا نخواستند باشندش نیاید (و) اگر بیاید از حمایت خارج باشد، گویا قبول هم شده بود. روس‌ها دیگر آن قدری که بایست از او حمایت بکنند قدری سست کرده بودند. دیگر نمی‌دانم که چه شده بود، چه جوابی داده بودند روس‌ها، که خودش (را) هلاک کرده بود. دیشب دو نفر مجاهد که هر یک از یک دسته دیگر بودند، گویا یکی از قفقازی‌ها بوده است. نزدیک باستیان خانه «خانم ارکی» و «فاطمه درود» رفته بودند، دعوا می‌کنند، کار (به) تیر و تفنگ کشیده شده بود، بطوریکه اهل محل وحشت غریبی می‌کنند گویا یکی هم بمب داشته است، بمب می‌اندازد، دو نفر آدم کشته شده بود و یک نفر هم زخمی شده بوده است. رفته منزل سالار محتشم بازدید همشیره، قدری آنجا بودم، همشیره صحبت می‌کرد. طویله‌ای که دارند به یک نفر تبعه روس «بانف» نامی اجاره داده‌اند، درشکه کرایه می‌دهد، یک نفر از مهترهایش دعوا کرده بود، از طرف نظمیه آمده بودند مهتر را بگیرند، فرار می‌کند می‌رود در باغ همشیره قایم می‌شود می‌ریزند توی باغ، مهتر فرار می‌کند بعد «بانف» به سفارت روس اطلاع می‌دهد، دو سه قراق می‌آیند اجزای نظمیه را بیرون می‌کنند، بطور افتضاح.

پنجشنبه ۱۹ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

اخبار تازه این است که چند روز است عمل نان خیلی بد شده است، بسیار کم

است. (گندم) هر جا انبار باشد می‌روند در می‌آورند اگر در خانه‌ها باشد می‌ریزند از خانه‌ها، در می‌آورند. در خانه، عصمت السلطنه دو خروار گندم داشته، برده بودند. انشاءالله خودش رحم فرماید.

جمعه ۲۰ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

رفتم منزل ضرغام السلطنه احوالپرسی، همین طور سرگردان مانده است. یک لایحه به مجلس نوشته است، چندین مطالب نوشته، هیچ کدام جوابش نرسیده است؛ در باب عدلیه (و) قشون روس (و) بعضی چیزهای دیگر. از قراری که ضرغام السلطنه صحبت می‌کرد می‌گفت: غریب خان در اصفهان معرکه کرده است، آن پولی که از بانک برده بودند در اصفهان، بعضی بختیاری‌ها هم با غریب خان شریک بودند؛ با خودشان برده تقصیر غریب خان گذارده بودند. در هر صورت به غریب خان اذیت کرده، حبس کرده یا سرزن و بچه‌اش رفته‌اند، او هم سخت یاغی شده است و قمشه را سنگر کرده که چهار فرسخی اصفهان است، به قدر چهار صد پانصد نفر از کهنه دزدهای پاچه ورمالیده‌های اصفهان را دور خودش جمع کرده، دور نیست که ایل قشقایی و صولت الدوله قشقایی هم به حمایت او در درآیند، چون که پرویزخان پدر غریب خان، غلام و نوکر پدر این صولت الدوله بود. از قشقایی قهر کرده سالها پیش ظل السلطان بود. حالا می‌تواند برود پیش آقای خودش یک منسده بزرگی برپا کند. امروز هم گارد ملی بتدر دو بیست نفر سوار گاری شده رفتند برای اصفهان. از قرار غریب خان در اصفهان کارها کرده است! پدر بختیاری‌ها را در آورده است.

نیم ساعت از شب نماز خوانده با حسن خان، میرزا عزیزالله، (و) مشهدی علی رفتم تماشا(ی) سینموگراف، اتوان پرده‌های خوب نشان داد. سردار ظفر هم امروز آمده بود اینجا، من نبودم.

شنبه ۲۱ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

سوار شده با ادیب السادات رفته منزل وکیل السلطنه بازدید، آن خانه‌ها، منزل‌های مرحوم اتابک، بکلی تغییر کرده تمام را مفروز کرده جدا جدا کرده‌اند (وکیل السلطنه)، منزل خودش نبود، رفته بود منزل موسی خان پسر امین الملک. بعد سوار شده رفته منزل اعتصام السلطنه، قدری هم پیش تاج الدوله بودم، معین الدوله هم که حاکم خمسه بود، سه چهار سه روز است آمده است، گویا معزول شده. اصل تفصیل اصفهان این است: سلطان محمدخان سردار اشجع حاکم اصفهان شده است، حکومت قمشه را داده است به بهادر السلطنه (که) از کسان خودشان است یعنی از پسرعموهاست، غریب خان که اغلب حکومت قمشه را کرده بوده است، اهل آنجا هم با او هستند، این بوده است (که) در قمشه بهادر السلطنه را به تهمت اینکه، اسکناس‌ها را او از بانک برده، شبانه غریب خان رفته نردبان گذارده، رفته در عمارت حکومتی قمشه بهادر السلطنه را گرفته با چند نفر از اقوام (و) آدم‌هایش کتشان را بسته و پیش خودش حبس کرده است. وقتی آنها را گرفته بوده است دعوای چندانی هم نکرده بودند، چون یک مرتبه ریخته بودند سرشان، قدری دعوای چوب و چماق کرده بودند، گویا چند تیری انداخته بودند ولی مفید نشده بود، حالا هم بهادر السلطنه در حبس غریب خان است.

یکشنبه ۲۲ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر خالق مهربان، سرکار خانم معزز الملوک هم تشریف بردند امیریه، مهمان هستند سیزده بدر. عصر هم تمام زن‌های سفرای در امیریه مهمان حضرت اقدس هستند. اغلب مردم دیروز را هم سیزده گرفته بودند به حساب اینکه روز دوشنبه تحویل شده بود. رخت پوشیده رفته بیرون، ما هم سیزده بدر را در بیرون می‌گیریم. صرف نهار کرده، آتش رشته پخته بودند صرف کردیم. باری دیروز در مجلس، صحبت

این بوده است که از مجاهدین و غیره سلب اسلحه بکنند. سپهدار و وزیر داخله هم بوده‌اند، تقی زاده رای نداشته است، خیلی مذاکره کرده بودند، بعضی رأی داده بعضی رأی نداده‌اند گویا بالاخره قرار بر این داده‌اند که هیچکس با خودش اسلحه نداشته باشد و اگر اسلحه داشته باشد بگیرند، پنجاه تومان جرم و دو ماه حبس باشد و اگر دوباره باز اسلحه داشته باشد، چهار ماه حبس یکصد تومان جریمه و اسلحه‌اش را هم ضبط کنند. اما اهل نظام هم حق این که اسلحه با خودشان حمل بکنند ندارند صاحب منصب‌های قزاق‌خانه، مگر در موقع مشق حق دارند، ولی قرار شده است که جیب مردم را نگردند و اگر اسلحه کوچکی داشته باشد دیگر به جیب مردم کار نداشته باشند. این کار را برای این کرده‌اند که ستارخان (و) آدم‌هایشان حمل اسلحه نکنند که مبادا با مجاهدین شهری دعوایشان بشود، ولی این کار هم مشکل انجام بگیرد، برای این (که) مجاهدین تمام دلخوشی که دارند همین (است) که به خودشان اسلحه بند (کنند). تا خداوند چه مقدر فرموده باشد.

بعد پیاده رفتیم تا دروازه دوشان تپه، روی خاک ریز، جمعیت زیادی از طرف دوشان تپه می‌آمدند و می‌رفتند. زن‌ها را از دروازه، قدغن کرده‌اند بیرون نگذارند بروند. باری بعد چند نفر از صاحب منصب‌های نظمیہ آمدند رفتند رو به فرح آباد. یک درشکه هم چند نفر زن با خودشان بردند، پلیس خواست مانع بشود. صاحب منصب‌ها گفتند مانع نشوید. یکی از صاحب منصب‌ها هم ارمنی بود یکی هم معروف به رفیع زاده. بعد حسن خان معز همایون اخوی، میرزا عزیزالله بصدا در آمدند که چرا بی قانونی کردی. رفتند از باغ ارباب محمد صادق (به) نظمیہ تلفن کردند. هیاهو کردند، جمعیت حضرات زیاد شد، بی مزه نشده بود، نشسته تماشای مردم را کردیم. عضد الملک هم آمده با جمعیت زیادی رد شد. پسرهایش هم این طرف و آن طرف کالسکه‌اش سوار بودند. سوار شده رفتیم تماشا(ی) سینموفتوگراف پرده‌های تازه خوب

آورده بود نشان داد.

دوشنبه ۲۳ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

از اخبارات تازه گفتند امیر اعظم از استرآباد فرار کرده، جهتش معلوم نیست. بکجا رفته است درست معلوم نیست. گویا به طرف سمنان (و دامغان این طرف ها آمده است، بعد تحقیق کرده خواهم نوشت.

سه شنبه ۲۴ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

شب هم مهمان هرمز میرزا بودیم به تماشای سینموفتوگراف پرده‌های خوب نشان داد، خود هرمز میرزا آمده ما را برد. باری عمارت مسعودیه یعنی خانه‌های حضرت اقدس ظل السلطان را هم همدم السلطنه عیال جلال الدوله با هرمز میرزا به شراکت به مبلغ پنجاه هزار تومان از ظل السلطان خریده‌اند. حکومت خمسه را دادند به وزیر اکرم میرزا صالح خان. دو روز است عمل نان مغشوش است.

چهارشنبه ۲۵ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

امروز کارنان قدری سخت شده بود، زن زیادی رفته بودند در مجلس (و) دیوانخانه، دادو فریاد زده بودند.

پنجشنبه ۱۶ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

دیشب هشت نفر دزد از محبس دولتی فرار کرده‌اند، سه نفر آنها دستگیر (شدند) نتوانسته فرار بکنند. ولی پنج نفر آنها رفته‌اند، دیوار را سوراخ کرده گریخته‌اند. دیروز زن(ها) در دیوانخانه خیلی نسبت به وزراء بد گفته بودند. از اخبارات تازه گفتند غریب

خان مغلول^۱ شده، در آن قلعه که بودند، چندین تیر توپ انداخته آنجا را خراب کرده‌اند خسارت زیادی وارد آورده‌اند. چندین نفر هم آدم کشته شده است، خود غریب خان فرار کرده است، تا بعد چه شود. دستگیر بشود یا خیر، شاید هم از اصل دروغ باشد(با) بر عکس شده باشد مثل حرف‌های پارسال امیر بهادر. باری بعد سوار شده رفتم منزل سپهدار، با بارونوفسکی خلوت کرده بود. بعد سوار شدم رفتم بیرون دروازه، منزل امیر مکرّم، قدری صحبت کرده حالش هم کسل بود. اخباراتی که او می‌داد جهت فرار امیر اعظم این بود که قشون مازندران را اسمی به اسم امیراعظم گذاشته بودند. چون حکومت قشونی مازندران با امیر مکرّم شده بود او قهر کرده از استرآباد آمده است به شاهرود (و) آنجا استعفا کرده است ولی گویا دوباره راضی شده‌اند.

جمعه ۲۷ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

نیم ساعت از شب رفته رفتم منزل ساعد الدوله مقداری آنجا بودم. حسن افندی که یکی مزاحمین است و امروز کارش الحمدلله به فلاکت رسیده آنجا بود، اوایل به قول عوام لولهنگش آب می‌گرفت ولی امروز نه در غربت دل شاد و نه روی در وطن دارد، می‌خواهد برود به خاک عثمانی خرجی ندارد. ستارخان با باقرخان چند روز دیگر می‌آیند. خانه وزیر مخصوص صاحب اختیار را برای اینها حاضر کرده‌اند. سه روز اول هم مهمان سپهدار هستند، مهماندارشان هم ساعد الدوله است.

شنبه ۲۸ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

دیروز شاه تشریف بردند به فرح آباد، یک پلنگ هم زده‌اند دیگر معلوم نیست که کجا زده‌اند. سوار شده رفتم خانه آقای آفاسید علی آقای یزدی برای همان ادعای

حاجی صادق خان که مدّت هشت ماه است مطرح است، مدّت‌ها در محضر شیخ محمد رضای قمی گفتگوست، ادعای تفنگی از من می‌کند. بعد از مدّت‌ها (که او) محاکمات عسگریه گفتگو شد، حالا به محضر آقاسید علی آقا (رجوع) شده. ما رفتیم خودش نبود. در اندرون بودند. بعد رفتیم امیریه، حضرت اقدس دو روز است پای مبارکش درد می‌کند. خواب تشریف داشتند بعد که از خواب بیدار شدند گفتند ژنرالی که از قزوین آمده است آمده کارت‌گذارده رفته، سوار شده آمدم منزل قوام‌السلطنه، مدتی هم آنجا بودم.

یکشنبه ۲۹ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

سوار شدم رفتم منزل سپهدار، سردار شجاع که آجودان همایون باشد مدتی است با سپهدار گرم گرفته است. خداوند شرش را به خیر بگذرانند. یک بالا خانه که سپهدار گوشه باغش دارد، آنجا بودند. مرتضی قلی خان پسر صمصام‌السلطنه و کیل تهران شده است. باری مدتی نشسته تماشای صحبت‌ها و تملقات فرمانفرما را کرده بعد سوار شده آمدم منزل.

دوشنبه ۳۰ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر خداوند، هوا هم آفتاب بود. تقویم منجم‌باشی، امروز (را) اول ماه نوشته، ولی تقویم نجم الدوله مرحوم، فردا را اول ماه نوشته است. شاه هم امروز از فرح آباد مراجعت فرمودند.

سه شنبه نهم شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

سوار شده رفتم حضرت عبدالعظیم زیارت کرده، آستان قدس را بوسیده مراجعت کرده، سوار شده رفتم امیریه. حاجی امین‌الخاقان عماد حضور، آجودان

حضور و ارباب شهریار بودند، قدری با آنها صحبت کرده، آجودان حضور هم فرح آباد بود و تفصیل شکار پلنگ شاه را می‌کرد، آجودان حضور می‌گفت پلنگ توی تله افتاده بوده است، بعد تله را کنده آمده بوده است به کوه سیاه غار. دو سه نفر از قرقچی‌ها را هم زخمی کرده بوده است، شاه را برده بودند که بزند خیلی ترسیده بوده است، از دور یک گلوله می‌اندازد و می‌زند ولی نمی‌میرد. دو تیر چهار پاره هم مستوفی الممالک از دور انداخته بوده است و بعد می‌افتد.

پنجشنبه ۳ شهر ربيع الثانی ۱۳۲۸

رفتیم به پارک ظل السلطان، من رفتم احوالپرسی سپهدار گفتند نیست، گویا دو سه روز است تمارض کرده است می‌گویند استعفا هم کرده است. باری در هر صورت رفتم منزل وزیر داخله، او هم نبود آدم در منزل موقت الدوله پیاده شده، قدری صحبت کردیم، ضیاءالسلطان رفته بود استقبال ستارخان و باقرخان. صحبت می‌کرد که چه جور در قزوین پذیرائی کرده (اند) قدری از شجره ستارخان سردار ملی (و) سالار ملی صحبت می‌کردند، ستارخان در هفت - هشت سال قبل، پیش موقت الدوله بود، فراش بود، بعد با شاهزاده دارا که حاکم شاهرود و بسطام شده بود با او رفته بود، بعد رفته بود تبریز، پیش (تر) هم در تبریز آدم کشته بود و می‌خواستند بکشندش، موقت الدوله از او نگاهداری کرده بود، پیش او مانده بوده است ولی الحق کمال رشادت را پارسال کرده بوده است (که) مافوقش متصور نیست. باقرخان سالار ملی هم در زمان اوایل مظفرالدین شاهی در جزء فراش خانه شاهی با مظفرالدین شاه از تبریز آمده بود، دو تا آدم هم اینجا کشته بود، مدت‌ها هم در حبس بوده است بعد بیرون آمده بود، شرحش خیلی است. ضیاءالسلطان در آنوقت از باقرخان نگاهداری کرده بود است، او هم الحق کمال رشادت (و) جلادت را کرده بوده است. شرح این دو نفر خیلی زیاد است نمیتوانم بیشتر

از این بنویسم، فردا هم وارد می‌شوند. تا مهر آباد چادر زده، طاق‌ها بسته، تشریفات قرار داده‌اند برای استقبال. تاکنون هیچ سلطانی را بدین منوال وارد نکرده‌اند. آرامنه، یهودی، گبرها هنگامه است. باری موثق الدوله خیلی خوشحال است خیالات دارد. امروز کار نان و گوشت خیلی مغشوش بود خداوند بخیر بگذراند.

جمعه ۲ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

امروز ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی می‌آیند، اگر چه مردم تا خمسه و قزوین با استقبال رفته‌اند ولی از دیروز و دیشب و امروز علی‌الانضال، می‌روند تا کرج (و) شاه آباد (و) مهرآباد. همین‌طور درشکه (و) کالسکه است که می‌رود. درشکه کرایه گیر نمی‌آید. اگر هم پیدا بشود بقیمت بسیار گزاف. باری سپهدار دو روز است استعفا کرده است، سردار اسعد وزیر داخله هم گویا استعفا کرده است. باری تا نزدیک ظهر بیرون بوده بعد آمدم اندرون - سرکار معززالملوک هم تشریف بردند امیریه برای تماشای ورود ستارخان و باقرخان، در میدان توپخانه و خیابان امیریه راه نبود آدم عبور کند. (در) پشت بام‌ها زن‌ها و مردها نشسته بودند. گویا تا مهرآباد (و) بالاترها همین‌طور راه عبور نبود. رفتم دم در بالای امیریه پیاده شده رفتم توی باغ، ملکه ایران هم سه چهارشب است مهمان «خاصه خانم»^۱ است. باری هرمز میرزا هم با من بود، دم در پیدایش شد رفتم روی پشت بام منزل باغبان. آنجا ظل السلطنه، بارونوفسکی (و) زنش (و) بعضی از فرنگی‌ها بودند. متصل مردم می‌آمدند و می‌رفتند. در باغ شاه هم تشریفات درست کرده بودند. همان چادری که پارسال محمد علی شاه تویش نشسته بود (و) ترتیبات جنگ با همین ستارخان را می‌داد، در همان نقطه برای ستارخان چادر زده بودند. جمعیت زیادی هم رفته بودند به باغ شاه، از هر قبیل آدمی رفته بود. اغلب از شاگردهای مدرسه‌ها همراه بیرقی‌ها (به) باغشاه (و) مهرآباد و امام زاده حسن - رفته

بودند. یکصد نفر قزاق هم بی تفنگ رفته بودند جلو. دویست نفر از فوج طهران، دویست نفر از فوج مخصوص هم با دو دست موزیک رفته بودند باغشاه. سوار بختیاری هم رفته بود تا کرج. باری دو ساعت به غروب وارد شهر شدند اول جلو، ژاندارم زیادی سواره، بعد ژاندارم پیاده زیادی، با موزیک، بعد یدک زیادی، آنوقت ستارخان و باقرخان سوار اسب سر یراق مرصع شدند. یدک زیادی هم از مال دولتی با سر یراق‌های طلا در جلو بود. یک طرف ستارخان امان الله میرزا، با لباس رسمی سواره، بعد هم جمعیت زیادی، دو سه چهار نفر دیگر هم از صاحب منصب‌ها سواره بالباس رسمی جلو بودند، خودشان هم لباس مشکی ساده پوشیده بودند صورتهایشان بقدری سیاه است مثل کاکاسیاه. باری مردم داد می‌زدند. زنده باد می‌گفتند، دست می‌زدند. بعد هم سوار بختیاری، مهدیه، منصور از عقبشان می‌رفت. همین طور رفتند تا منزل عضد الملک. بعد از آنجا رفتند حضور همایونی، دیگر شرح ورود حضور شاه (و) عضد الملک را اطلاع ندارم، بعد از تحقیق خواهم نوشت، ولی در خانه عضد الملک قدری از سربازهای فوج خلیج که سپرده سردار مخصوص پسر عضد الملک است ایستاده بودند با موزیک. احترامات نظامی به عمل آورده بودند. بعد رفته بودند حضور شاه، از آنجا سوار کالسکه شده بودند از خیابان ناصریه رفته بودند منزلشان که خانه صاحب اختیار است. دم در منزل صاحب اختیار هم گارد، بعضی تشریفات به عمل آورده بودند. باری بعد از رفتن ستارخان آدمم اندرون، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، هنوز پای مبارکشان درد می‌کند خوابیده‌اند. بعد رفتم خدمت سرکار خاصه خانم، حضرت ملکه ایران هم آنجا تشریف داشتند مدتی صحبت کرده تا دو از شب رفته.

شنبه ۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

بازاز طرف مجلس آب بمانمی دهند ما را اذیت می‌کنند اوقاتم تلخ شد به طوری

که کسل شدم. ستارخان و باقرخان هم آمدند در مجلس - آصف السلطنه رفته بودند دیدن ستارخان می‌گفتند راه نبود، خانه صاحب اختیار همین طور مردم دو پشته نشسته بودند.

یکشنبه ۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

عصری برخاسته نماز خوانده قدری روزنامه نوشتم بعد تاج الدوله آدم فرستاده بود (که) من در خانه والی هستم همسایگی بیاید شما راه بینم. رفتم قدری پیش تاج الدوله نشسته صحبت کرده آمدم منزل.

دوشنبه ۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل صاحب اختیار، بلکه یک دیدن هم از ستارخان (و) باقرخان سردارهای ملی بکنم، صاحب اختیار در ایوان عمارتش راه میرفت، سردارها هم توی اطاقها بودند. ناطقین نطق می‌کردند، شاعرها شعر می‌خواندند. متصل در این چند روز مردم می‌آیند (و) می‌روند. کسبه‌ها، اعیان (و) اشراف، شاهزاده‌ها، وزراء همه جور آدم را بخواهید روزها اینجا هستند. اوضاع غریبی است، دم در عمارت ژاندارم ایستاده، توی گالری گارد ایستاده است. اخبار تازه این است که میانه شیراز (و) اصفهان قنصل انگلیس می‌آمده است دونفر سوار هندی را کشته‌اند. دیگر استعفای وزراست، سپهدار هم دو روز است رفته به شمیران. امروز بعد از نهار ستارخان و باقرخان با صاحب اختیار رفته‌اند به شمیران چاله هرز بلکه سپهدار را راضی بکنند بیاورندش. وزیر مختار انگلیس هم احضار به لندن شده است، دو روز دیگر می‌رود. کار وزراء خیلی مغشوش است. سردار منصور هم که مجبوراً استعفا کرده است. دیشب هم یک نفر قزاق را یک نفر پلیس (با) تپانچه زخم زده است نزدیک به موت است، «پلکونیک» هم سر این کار سخت ایستاده است. دور نیست که سر این کار آخر شری فراهم بشود. روزها

هم قزاق‌ها را می‌برد بیرون شهر مشق‌ها؟ می‌کنند. از شیراز هم گفتند آن آخوند که اسمش؟ است کاغذی نوشته است که مالیات می‌دهند بایست بمن مالیات بدهند. خواهم آمد چنین و چنان می‌کنم اگر به دولت مشروطه مالیات بدهید. باری روی هم رفته وضع خوبی نیست، تا خداوند چه مقرر فرموده باشد. باری بختیاری‌ها خیلی از این پذیرائی که مردم از ستارخان و باقرخان کرده (اند) اوقاتشان تلخ است، می‌گویند صمصام السلطنه هم فتح اصفهان را کرده پس چرا برای او هیچ تشریفاتی فراهم نکردند.

سه شنبه ۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

ضرغام السلطنه آمد سوار شده رفتیم منزل سپهدار. دیشب از شمیران آمده است به شهر. یعنی ستارخان و باقرخان که رفته بودند راضیش کرده آورده بودند. مؤیدالدوله، ظهیرالدوله، سردار شجاع، امان‌الله میرزا، سیف‌الدین میرزا، یمین‌الممالک، نصیرالسلطنه پسر محتشم السلطنه، نصرالملک و او بودند. بعد ستارخان (و) باقرخان آمدند. صاحب اختیار (و) ساعدالدوله هم آمدند، سردار منصور (و) معتمد الخاقان هم آمدند، بعد هم وزیر داخله آمده معلوم شد امروز اجلاسی در اینجا منعقد است گویا کمی هم میانه وزیر داخله با سپهدار بهم خورده است، شاید اینها را هم امروز با هم آشتی بدهند، یا دوباره کاری بکنند که سرکارشان بیایند.

چهارشنبه ۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

سپهدار آمده بود خانه ضرغام السلطنه فرستاده بود عقب سر من. رفتم آنجا ضرغام السلطنه، سردار شجاع، ابوالقاسم خان پسر ضرغام السلطنه بودند، مدتی صحبت کردیم، ساعدالدوله هم بود. سپهدار هنوز در حال استعفا باقی است قبول کار نکرده است. دیروز هم نتوانستند راضیش بکنند. مقصود سپهدار این است که در تمام کارها

دخل و تصرف داشته باشد (و) مسئول هم نباشد در مجلس، وثوق الدوله هم از وزارت مالیه معزول شود، مشیرالدوله هم معزول بشود. در واقع می خواهد یک صدر اعظمی بشود مثل دوره استبداد. از وضع صحبت هایش همچو معلوم می شود. ولی می گوید من کار نمی خواهم همه جور حاضریم برای خدمت یعنی کشک بقول عوام. وزیر داخله هم همین طور می خواهد. باری پارتی های تقی زاده می خواهند هیچ کس در عالم نباشد بجز خودشان. امروز هم گفتند یکی از آدم های ستارخان تیانچه برده بوده در دکان یک نفر تفنگ فروش یا می خواسته بفروشد یا داده بوده است باز کند، از دست تفنگ فروش در رفته بود خورده است به شکم آدم ستارخان، مشرف به موت است.

پنجشنبه ۱۰ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

دیشب باران خوبی آمد - من که رفتم بیرون هوای بسیار خوبی بود. ایران جون هم خودش رفت امیریه. حسن خان برادر سرکار خاصه خانم هم آمد خداحافظی کرد که فردا برود به قزوین، رئیس امنیه قزوین شده است. سوار شده رفتم بازدید آصف السلطنه، نبود. پسر مرحوم حاجی میرزا حسین مجتهد هم از عتبات دیروز آمده است. دیشب هم یک نفر ژاندارم زده است یک پلیس را کشته است نعشش را با تشریفات نظامی برداشتند یعنی از اهل اداره موزیک سواره (و) پیاده زیادی با نعش بودند، نعش را هم توی درشگه گذارده بودند. میانه وزراء سخت در گرفته است، تقی زاده سخت با حضرات زد و خورد می کند گاهی نزدیک است استعمال اسلحه بکنند.

جمعه ۱۱ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

امروز یک اعلانی کرده اند در شهر (که) عصری جمع بشوید در مسجد مرحوم سپهسالار، همسایه خودمان، ناطقین بعضی نطق ها می خواهند بکنند، اسم اعلان کننده هم معلوم نبود. باری (با) این اعلان اسباب هیجانی برای مردم فراهم آمده است اغلب

متوحش هستند. در مسجد سپهسالار جمعیت (و) ازدحام غریبی بود، تجار (و) کسبه زیادی در مسجد گردش می‌کردند. از هر قبیل آدم بود. ولی گویا از طرف نظمیه مانع شده بودند ناطقین را که نطق بکنند. معلوم هم نشد که کی می‌خواستند نطق بکنند. سید یعقوب و بهاء‌الواعظین هم راه می‌رفتند ولی صدایشان در نیامده است. همینطور شیخ علی زرندی. معلوم شد که حکم شده بوده است اگر حرفی گفته بشود بزنند. باری مردم بیخود راه رفته بوده متفرق شده بودند. گفتند وزراً دوباره همان‌ها برقرار شده‌اند گویا بعضی‌ها تغییر کرده‌اند آنهم هنوز معلوم نیست.

شنبه ۱۲ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

امروز با معزالملوک (و) ایران^۱ چون می‌رویم به مهرآباد. باری سوار شده رفتیم سرکار خاصه خانم از ما زودتر آمده بودند. باری آقای علیقلی میرزا، اعزازالسلطنه، اقتدارالسلطنه هم بودند، الحمدلله بسیار خوش گذشت مهرآباد خیلی با صفا بود، پانوی زیادی زده تا یکساعت بغروب مراجعت به منزل کرده شکر خدا را بجا آوردیم. گفتند وزراء هم همان‌ها دوباره در سرکارهایشان برقرار شدند. بعد از تحقیق نوشته خواهد شد.

دوشنبه ۱۴ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

دیروز نقیب‌السادات مرحوم شد. ختمش را هم سردار و سالار ملی و آقاسید عبدالله جمع کردند. گفتند یکی از پسرهای شاه هم رفته بوده است. باری کار وزراء هنوز باز مغشوش است، امروز هم مهمان عضدالملک هستند در سلیمانیه، از قراری که می‌گویند وثوق‌الدوله از وزارت مالیه، مشیرالدوله از وزارت عدلیه، صنیع‌الدوله از وزارت فوائد عامه معزول هستند ولی در کابینه وزرای جدید که دوباره معین خواهد شد سپهدار وزیر داخله و رئیس‌الوزراء خواهد شد و حاجی علیقلی خان وزیر جنگ

خواهد شد. سایر وزراء را هم بیست نفر مجلس معین می‌کند از آنها شش نفر دیگر را برای سایر وزرات‌خانه‌ها سپهدار معین خواهد کرد ولی گویا از قرار معلوم آن اشخاص که سپهدار مایل است، مجلس قبول نمی‌کند. آنها را که مجلس می‌خواهد سپهدار مایل نیست. در هر صورت هنوز کار هیچ کس معین نیست. خود سپهدار هم تکلیفش معین نیست نه معلوم است وزیر جنگ است نه معلوم است وزیر داخله. اغلب از صاحب منصب‌ها نوشته‌اند که ما بعد از سپهدار اگر کسی دیگر رئیس ما باشد استعفا می‌کنیم. در واقع خصوصیتی کرده‌اند از قبیل نظم الدوله، سردار شجاع و غیره^۱. آقا میرزا آقاخان هم این روزها سرش گرم است در اداره خالصه. دیگر در اینجاها چیزی نمی‌بیند می‌خواهد خودش را کنار بکشد رویش نمی‌شود ولی خیال می‌کند اداره خالصه هم مثل من آدم مظلومی است، دیگر نمی‌داند که گرگ‌ها(ئی) هستند که مو را از ماست می‌کشند همچو تصور می‌کند همه کس مثل من بی کس است که هر کاری بخواهند بسرش بیاورند می‌تواند. بگذریم اگر بخوایم شرح این نوع چیزها را بدهم عمر من کفاف نمی‌دهد. مثنوی هفتاد من کاغذ شود. باری فردا می‌رود به سرکشی بعضی از دهات، پنج شش شب خواهد بود. خدا حافظی کرد، اسب خواست که صبح برود.

سه شنبه ۱۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

ضرغام السلطنه درشکه خواسته بود برود سلیمانیه. امروز گویا ستارخان (و) باقرخان و سردارهای ملی مهمان پسر عضد الملک هستند، ستارخان هم صبح آمده بود بازدید ضرغام السلطنه. ظهر بود سوار شده رفته منزل فرمانفرما. مهندس مسیو «لُکنت» آنجا بودند می‌خواهد (برای) آسیابی که بیرون دارد آسیاب فرنگی بیاورد که هم روزها آسیاب کار کند و هم شب‌ها بقوة فشار آب چراغ الکتریک روشن کند. باری بعد هم قائم مقام، معتمد الخاقان، امین الملک آمدند، من فهمیدم کاری خواهند داشت.

برخاسته آمدم منزل. نیم ساعت به غروب سوار شده باادیب السادات رفتم به خانه نقیب السادات برای تفریب پسرهایش هر سه بودند آقا سید محمد خان (و) بعضی از روضه خوانها بودند. گفتند عمیدالملک آمده بوده است اینجا، من نبودم.

چهارشنبه ۱۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

عصری سوار شده رفتم منزل سپهدار گفتند بعضی از وکلا و وزراء هستند مجلسی دارند، پیاده نشده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس.

پنجشنبه ۱۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

سوار شدم رفتم منزل سپهدار، هنوز تکلیف وزراء معین نیست، گویا وزراء معین شده‌اند، ولی هنوز وزیر مالیه پیدا نشده، امروز هم رئیس مجلس (و) بعضی از وکلا (و) وزراء در منزل سپهدار مجلسی دارند، جمع بودند که امروز اگر تکلیفشان معین بشود، بروند مجلس، وزراء را معرفی بکنند. باری باز پیاده نشده رفتم منزل سردار ظفر، نبود، رفته بود منزل سردار محتشم، رفتم آنجا. از اخباراتی که انجا شنیدم این است که گارد ملی که فرستاده بودند برای شیراز در کاشان خواسته بودند فتح نمایانی بکنند سر خود رفته‌اند سر نایب حسین، او هم رئیسشان را با سه چهار نفر دیگر راکشته، پدری خوب از شان در آورده و هر جای نا بدتر شان را پاره کرده روانه داشته است، حالا یک عتراده توپ، یکصد نفر سوار بختیاری به کمک خواسته‌اند، باری دیگر اینکه امیر عشایر، نصرالله خان یورتچی که تسلیم شده‌اند، اردوی سردار بهادر و پیرم به آنها تأمین داده بودند با خودشان برده، وارد شهر اردبیل که می‌شوند اهل شهر برای آنها سنگ انداخته تنگ می‌اندازند، چون از آنها صدمه دیده بودند، شهر بر هم خورده بود. شیخ رئیس آمده قدری هم او صحبت کرد، بعد برخاسته سوار شده آمدم منزل. شیخ رئیس را هم

آوردم تا دم منزلش رسانده آمدم منزل. عصری برخاسته نماز خوانده، قدری روزنامه نوشته - سوار شده رفتم منزل عین الدوله. مدتی است (عین الدوله) در مبارک آباد است، امروز آمد شهر. باری بعد سردار و سالار ملی آمدند دیدن عین الدوله با صاحب اختیار. باری من برخاسته رفتم تا پارک ظل السلطان. صارم الدوله، عین السلطنه، هرمز میرزا، ساعد الدوله، مجیر السلطنه، برهان الدوله - بودند. بعد هم سردار ملی و سالار ملی با صاحب اختیار آمدند - هنوز تکلیف وزراء معلوم نیست - دعاهاى شب جمعه، کمیل و غیره را خوانده، استراحت کردم.

جمعه ۱۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

امروز در پارک مرحوم اتابک جشنی (گرفته بودند) برای مدرسه فرهنگ از قرار معلوم خیلی شلوغ بود.

شنبه ۱۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

سوار شده رفتم گردش. وزراء هم در مجلس بودند، رفتم بازدید... السلطنه بختیاری، نبود. بعد رفتم منزل سپهدار، هنوز از مجلس نیامده بود. امیر مکرم آنجا بود - گویا وزراء همان ها سر جای خودشان باشند فقط تغییری که پیدا شده است. سپهدار با حاجی علیقلی خان کارهایشان را تغییر داده اند یعنی سپهدار وزیر داخله و رئیس الوزرا شده است، حاجی علیقلی خان سردار اسعد، وزیر جنگ.

یکشنبه ۲۰ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

سوار شده آمدم منزل سردار ظفر، تنها بود - با هم رفتیم اسب هایش را تماشا کرده، بعد رفتیم منزل حاجی علیقلی خان که سردار اسعد وزیر جنگ باشد، جمعی

بودند. بعضی ها بعد آمدند، امیر نظام حاکم کردستان، سهام الدوله، دبیر الملک، امان الله میرزا، وثوق السلطنه که وزیر لشکر باشد، سردار افخم پسر میرزا طاهر کاشی که منشی وزارت جنگ باشد، لواء الملک، باری بودند. سردار اسعد هم مثل شاه جلوس فرموده بودند. از اخباراتی که شنیده شده این است که جمعی میخواستند رشت را بر هم بزنند، صدیق الحرم فهمیده، دستگیر کرده، چند نفر را به طهران فرستاده، گویا باز بر هم خورده است و وضع رشت خوب نباشد. لرستان هم تمام سرکرده های لرستان با هم متفق شده بر و جرد را مشغول چاپیدن هستند. سردار فیروز هم گویا در محاصره باشد و از شهر بر و جرد نمی تواند بیرون بیاید، تمام لرستان با هم یکی شده اند. باری مدتی آنجا بودم، بعد سردار اسعد رفت به در خانه، من هم آمدم رو به منزل. سر راه جلال الملک را دیده، با هم سوار شده رفتم پارک ظل السلطان پیش صارم الدوله - قدری صحبت کرده پیمان زده کسی هم آنجا بود که می خواند بد نمی خواند. امروز هم در پارک اتابک جشن است، پول جمع می کنند برای مدرسه فرهنگ شب هم تاتر در می آورند، صدای موزیکش می آمد.

دوشنبه ۲۱ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

سوار شده رفتم مهر آباد. مختصر می نویسم اشخاصی که بودند از این قرار است: صارم الدوله، امیر اکرم، میرزا احمد خان، محسن خان، جلال الدوله، نظام السلطان، عماد حضور، آجودان حضور، معین السلطان، جلال الملک، شمس الشعراء، جهانگیر میرزا، مفاخر السلطنه، میرزا علی اکبر خان، حسام السلطنه، مجیر السلطنه برادرش برهان الدوله، اسعد الملک میرزا اسد الله خان، معز همایون، محمد حسن خان برادر مرحوم اتابک، عمید الملک، احتشام الملک، میرزا هدایت الله خان و برادرش حسین آقا برادر زاده باقراف، حسین خان فرنگی، حبیب الله میرزا، جمعی از اجزای خود اعتصام السلطنه. بازی زیادی کرده، برد و باخت زیادی شده، عصری هم حشمت الممالک دو

شیشه عکس انداخت، بعد من سوار شده آمده سر راه رفتم امیریه حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، مدتی هم در حضورشان بودم. امروز کار نان خیلی بد شده است.

سه شنبه ۲۲ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

ابوالقاسم خان پسر ضرغام السلطنه آمده رفتم مدتی صحبت کردیم. حاجی امین الخاقان، شیخ الاسلام عراقی، ارباب شهریار، آقا صادق خان پسر مرحوم صدیق السلطنه بودند. مدتی صحبت کردیم.

چهارشنبه ۲۳ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

از اخبار تازه این است چندی قبل آخوند ملا قربانعلی که فرستاده بودند عتبات مرحوم شده است، در آنجا ختم مفصلی گذارده بودند، مردم هم هیجان غربی کرده بودند.

پنجشنبه ۲۴ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل سپهدار، با وزراء خلوت داشت، جلسه وزراء بود، از امشب منعقد شده است. باری با ساعدالدوله سوار شده رفتم منزل صاحب اختیار هنوز مشغول پذیرائی حضرات^۱ است.

از قراری که ساعدالدوله می‌گفت تا به حال بقدر شش هزار تومان خرج سردار ملی و سالار ملی شده است. از اخبار تازه این است که سردار اسعد که وزیر جنگ شده است قشون را سه تقسیم کرده است، توپخانه را داده است به یمین نظام آن کسی که بلوچستان را فروخت به انگلیس‌ها، سوار را به امان الله میرزا، قشون پیاده را به سردار معتضد. قورخانه (و) مخزن ذخیره هم جزء توپخانه است. قوام السلطنه هم معاون

وزارت جنگ شده است اغلب از صاحب منصب‌های توپخانه و قورخانه و ذخیره را هم اخراج کرده‌اند.

جمعه ۲۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

آقا میرزا آقاخان هم دیشب آمده از وضع دهات خالصه بد می‌گفت، از پریشانی رعیت‌ها، باری خداوند انشاءالله خودش وسیله برای همه کس بسازد.

شنبه ۲۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

صندوق خانه را واریسی کرده، لباس زیادی به نوکرها بخشیدم از هر قبیل، یک خرقة شال شیروان خزهم دادم به حسن خان.

سوار شده رفتم منزل سپهدار، سردار شجاع، نصرالملک و امیر نظام بودند. بعد هم شیخ رئیس، صاحب اختیار، امیرمکرم، ساعد الدوله جلال السلطنه، احتساب الملک جمع آمدند. از اخبار تازه این است که: پادشاه انگلیس مرده، ادوارد هفتم تقریباً هفتاد و چیزی عمرش بود.

دیگر از اخبار تازه، این است که سردار فیروز هم از بروجرد فراراً آمده به طهران، چند نفری از آدمهایش را کشته‌اند. باری دیگر از طرف اردبیل سردار بهادر و پیرم باشا هسونند «قجه بگلو» جنگ کرده‌اند. گفتند دوپست نفر سواره، سردار بهادر انتخاب کرده، با ششصد نفر شاهسونند جنگ کرده، آنها را شکست داده. دوپست نفر هم اسیر کرده‌اند. گفتند یک نفر از طرف عدلیه رفته بوده است به ورامین؛ مالیاتی تازه بسته‌اند برای قپان داری. چند نفر برای این کار رفته بوده یک نفر هم در واقع رئیس عدلیه ورامین شده بود. اهل ورامین تمام راکتک زیادی زده روانه طهران کرده‌اند، حال سوار (و) استعدادی می‌رود به طرف ورامین، چون سایر ولایات اعتنا نمی‌کنند مالیات